



● مریم سعیدخواه  
● تصویرگر: پریزاد جمالی

# فیلو قور قوری

فیلو تا صبح خوابش نبرد. هی چرخید و چرخید. صدای عجیبی از توی شکمش می آمد:  
قور... قور... یاد قورباغهی کنار برکه افتاد. صبح زود دوید و رفت پیش دکتر فیلا.  
دکتر از فیلو پرسید: «چی شده فیلو؟ نکند باز سرما خورده‌ای؟»  
فیلو با نگرانی گفت: «نه! فکر کنم یک قورباغه را قورت داده‌ام!»  
دکتر فیلا بلندبلند خندید و گفت: «مگر می شود فیلو!؟»  
فیلو گفت: «آخر صدایش را از توی شکم می شنوم.»  
دکتر فیلا گوشه‌اش را گذاشت روی شکم فیلو و خوب گوش کرد. بعد گفت:  
«اینکه فقط صدای آب است. بگو ببینم چی خورده‌ای؟»  
فیلو کمی فکر کرد و گفت: «اول از برکه آب خوردم. بعد کمی شاخه و  
برگ خوردم. دوباره آب خوردم. بعد موز خوردم و باز آب خوردم.»  
دکتر گوش هایش را تکان تکان داد، خندید و گفت: «فهمیدم. قورباغه  
را نخورده‌ای! فقط بین غذا، زیادی آب خورده‌ای!»  
فیلو گفت: «بیچاره شکم. برای همین قور قور می کرد. قول می دهم دیگر  
وسط غذا زیادی آب نخورم.»

